



# The Geopolitical Consequences of the Rise of the BRICS Regional Organization and Its Impact on Power Dynamics in the Global Order

**Reza Jalali**


Assistant Professor of International Relations, Department of Political Science, Central Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Email: dr\_rezajalali@yahoo.com

**Sara Torabian**

PhD Student, Department of International Relations, Central Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author).

Email: saratorabian@yahoo.com

 0009-0002-6122-1248

## Abstract

This study examines the role of emerging powers specifically BRICS (Brazil, Russia, India, China, and South Africa) in reshaping global governance and challenging Western hegemony. It analyzes how BRICS influences international norms, economic policies, and political alliances, thereby redefining global power dynamics. The central research question is: How do BRICS countries collaborate to counter Western influence in international institutions? The article hypothesizes that through collective action and strategic partnerships, BRICS effectively challenges Western dominance by promoting inclusive development agendas and advocating for reforms in global governance structures. This case study employs qualitative analysis of BRICS summit outcomes, policy documents, and expert interviews to evaluate the bloc's impact on global governance. The findings suggest that while BRICS faces internal challenges and external skepticism, its pursuit of a more multipolar and equitable international order reflects a shifting geopolitical landscape.

**Keywords:** BRICS, global governance, Western hegemony, emerging powers, multipolar order.

# پیامدهای ژئوپلیتیکی ظهور سازمان بریکس و تأثیر آن بر پویایی قدرت در نظم جهانی


رضا جلالی

استادیار روابط بین الملل، گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.  
Email: dr\_rezajalal@yahoo.com

سارا ترابیان

دانشجوی دکتری، گروه روابط بین الملل، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

Email: saratorabian@yahoo.com

 0009-0002-6122-1248

## چکیده

این مطالعه نقش قدرت‌های نوظهور بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی) را در تغییر شکل نظم جهانی و به چالش کشیدن هژمونی غرب بررسی می‌کند. این تحقیق به بررسی چگونگی تأثیر بریکس بر هنجارهای بین‌المللی، سیاست‌های اقتصادی و اتحادیه‌های سیاسی می‌پردازد و در نتیجه، پویایی قدرت در حکومت جهانی را بازتعریف می‌کند. پرسش کلیدی پژوهش عبارت است از اینکه چگونه کشورهای بریکس برای مقابله با نفوذ غرب در نهادهای بین‌المللی همکاری می‌کنند؟ فرضیه این مقاله بیان می‌کند که از طریق اقدام جمعی و مشارکت‌های استراتژیک، بریکس به‌طور مؤثر سلطه غرب را با ترویج برنامه‌های توسعه فراگیر و اصلاح ساختارهای حکمرانی جهانی به چالش می‌کشد. این مطالعه موردی از تجزیه و تحلیل کیفی نتایج اجلاس بریکس، اسناد سیاستی و مصاحبه‌های کارشناسان برای ارزیابی تأثیر آن بر حاکمیت جهانی استفاده می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد درحالی‌که بریکس با چالش‌های داخلی و شک و تردیدهای بیرونی مواجه است، تلاش کشورهای عضو آن برای دفاع از نظم بین‌المللی چندجانبه‌تر و عادلانه‌تر نشان‌دهنده تغییر چشم‌انداز ژئوپلیتیکی است.

**کلیدواژه‌ها:** بریکس، حکومت جهانی، هژمونی غربی، قدرت‌های نوظهور، نظم چندقطبی.

## مقدمه

در دهه‌های اخیر، کشورهای نوظهور اهمیت بیشتری در عرصه بین‌المللی پیدا کرده‌اند و سیاست‌هایی را با هدف پوشش دادن نقش‌هایی آغاز کرده‌اند که به نظر می‌رسد کشورهای غربی قادر به مقابله با آن نیستند. به‌ویژه، گروه بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی) از دیدگاه ژئوپلیتیک، قدرت نرم و در زمینه نهادی-اقتصادی اهمیت فزاینده‌ای پیدا کرده‌اند. در واقع، آن‌ها از همه ابزارهای موجود برای افزایش حضور در مناطق پیرامونی، ایجاد تصویری پاسخ‌گو از خود و حمایت از نهادهای موازی با عملکردی متفاوت از نهادهای سنتی مانند صندوق بین‌المللی پول (IMF) استفاده می‌کنند. بریکس مهم‌ترین تهدید برای نظام بین‌المللی تثبیت شده، ناشی از جهانی شدن تحت سلطه کشورهای غربی، هم از نظر اقتصادی و هم از نظر حکمرانی جهانی خواهد بود. درحالی‌که اروپا در تلاش است تا مقداری وحدت پیدا کند و در ایالات متحده سیاست‌های ترامپ نسبت به سازمان‌ها و همکاری بین‌المللی باعث ایجاد انزوای بیشتر غرب شده است؛ قدرت‌های نوظهور خود را وقف تثبیت حضور و افزایش قدرت خود در دنیای پیرامون به اصطلاح جهانی جنوب و دستیابی به همکاری بیشتر برای تغییر حاکمیت جهانی فعلی که انگیزه‌ای برای اصلاح مؤسسات مالی بین‌المللی است؛ کرده‌اند (Guillermo, 2022). در سال‌های آینده، سرنوشت اقتصادی و سیاسی جهان تا حد زیادی به نحوه رفتار ما در قبال آن‌ها بستگی دارد. درحالی‌که اتحادیه اروپا و ایالات متحده که از سیاست‌های حمایت‌گرایانه پیروی می‌کنند، سعی می‌کنند با پیشرفت این قدرت‌های نوظهور کنار بیایند و سیاست‌های آن‌ها اغلب منعکس کننده این وضعیت است. رشد بریکس این امکان را به خود داده است که از وزن کنترل اقتصادی و مالی جهانی رهایی یابند و در عین حال قدرت و نقش خود را در چهارچوب جهانی افزایش دهند. علاوه بر این، وزن اقتصادی آن‌ها و دستیابی به سطوح مهم توسعه و مشارکت و همکاری آن‌ها را تقویت کرده است، همان‌طور که اغلب در اجلاس سالانه بریکس اعلام می‌شود. بریکس در میان اهداف مشارکتی خود، بارها ادعا کرده است که در شکل‌دهی به حکومت جهانی کمک می‌کند. موفقیت و افزایش قدرت بریکس در طول سال‌های گذشته با واکنش کشورهای غربی روبه‌رو بوده است اما این در حالی است که تفکر غرب خود را برای چنین قدرتی آماده نکرده است (Rybachenko, 2020). بنابر این با توجه به گستردگی و تغییراتی که در طی این سال‌ها داشته است اکنون می‌توان به نقش بریکس در حکمرانی جهانی توجه بیشتری کرد.



رشد اقتصادی کشورهای اعضای بریکس تأثیر زیادی بر اقتصاد غرب داشته است. از این نظر اتحادیه اروپا که به عنوان یک قدرت غیرنظامی تصور می‌شد و قبلاً الگوی قابل تقلید تلقی می‌شد، در سال‌های اخیر بخش بزرگی از جذابیت خود (قدرت نرم) را از دست داده و بالاتر از همه، شکاف‌های خود را برجسته کرده است (Ramos, 2018). در اینجا، علاوه بر ناتوانی مداوم در مقابله با مشکلات اقتصادی، مسائل مهم دیگری مانند نحوه پرداختن به موضوع مهاجران و جابه‌جایی‌های پوپولیستی مطرح شده است که شکاف بین دیدگاه‌های سیاسی را بیش از پیش برجسته می‌کند. با افزایش حضور کشورهای بریکس در آفریقا، مانند چین و هند، سلطه غرب را تهدید می‌کند. به عنوان مثال حضور چین در کشورهای آفریقایی و سرمایه‌گذاری‌ها و همچنین ارائه وام‌هایی جهت ایجاد زیرساخت‌ها و بهبود خدمات اگرچه با منافع ملی چین همراه است اما در مقایسه با سیاست‌های اتخاذ شده توسط کشورهای اروپایی، تغییرات عمده‌ای را به همراه داشته است (Yang, 2019). در واقع، از نظر تاریخی، حضور قدرت‌های غربی در آفریقا ناشی از سلطه و استثمار بوده و از بسیاری جهات باعث عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی شده است که عواقب آن هنوز در آفریقا دیده می‌شود. با انجام این کار، این قدرت‌های نوظهور خود را به عنوان صدای واقعی جنوب جهانی تلقی می‌کنند. رفتار آن‌ها، همراه با انگیزه‌های تاریخی و استعماری، می‌تواند به نزدیکی بیشتر با آن‌ها کمک کند. چین، هند و سایر کشورهای بریکس (بدون احتساب عملکرد استراتژیک که خود آفریقای جنوبی را پوشش می‌دهد)، در عوض سعی می‌کنند این شکاف را پوشش دهند و به دنبال سازش‌هایی برای رشدی باشند که تضاد کمتری ایجاد کند. مسئله‌ای که اروپای امروز را از هم جدا کرده است، یعنی مسئله مهاجران، پیامد سیاست‌های قرن‌های گذشته است که اکنون در صحنه بین‌المللی شکسته شده و باعث بی‌ثباتی شده است. بنابر این با توجه به کمرنگ‌تر شدن حساسیت‌های کشورهای غربی، ایالات متحده و اروپا نسبت به مسائل جهانی، شاهد این هستیم که این سازمان چگونه سیاست‌های خود را نسبت به این‌گونه مسائل ابراز و تعدیل می‌کند (Duggan, 2015). با گسترش حوزه نفوذ منطقه‌ای و بین‌المللی، این سازمان نسبت به مسائل حکمرانی جهانی مانند محیط زیست، تغییرات آب‌وهوایی و اقلیم و مشکلات پیش روی بشر توجه ویژه کرده‌اند و به نظر می‌رسد که تغییرات آب و هوایی نقشی اساسی در انتخاب‌های سیاست بریکس ایفا می‌کند. تلاش آن‌ها هم‌زمان با کاهش اعتبار کشورهای غربی است. بنابر این هدف این مقاله بررسی چگونگی به چالش کشیدن نفوذ غرب در حاکمیت جهانی توسط

بریکس است. از این رو فرضیه‌ای که این مقاله را پیش می‌برد این است که از طریق اقدام جمعی و مشارکت‌های استراتژیک، بریکس به‌طور مؤثر سلطه غرب را با ترویج برنامه‌های توسعه فراگیر و اصلاح ساختارهای حکمرانی جهانی به چالش می‌کشد (Menegazzi, 2020).

## ۱. چهارچوب نظری

پایان جنگ سرد تغییرات زیادی را در روابط بین‌الملل ایجاد کرد و لیبرال دموکراسی‌های غربی همچنان به‌عنوان ضامن امنیت بین‌المللی در نظر گرفته می‌شدند؛ اما پس از فروپاشی نظام دوقطبی، محققان آماده تجدید نظر در برخی مفاد پارادایم‌های موجود، در درجه اول مقررات مربوط به ماهیت آنارشیک روابط بین‌الملل بودند (Rybachenko, 2020). تقویت فرایندهای ادغام بین‌المللی، ظهور تهدیدات امنیتی غیرسنستی و فرایندهای منفی ناشی از جهانی شدن، منجر به تجدید ایده‌های نئولیبرالیسم در روابط بین‌الملل شد (Mangani, 2024). ایده همکاری بین‌المللی، در درجه اول در حوزه اقتصادی، در خط مقدم درک نظری روابط بین‌الملل قرار گرفت. از نظر طرفداران نئولیبرالیسم، شرط مهم دستیابی به ثبات بین‌المللی، نظم در جهان و پیشرفت در محیط اجتماعی همچنین توسعه همکاری‌های بین‌المللی است که به رشد شکوفایی اقتصادی کمک می‌کند. به‌طور خاص، آرتور استاین (۲۰۰۸) فرض می‌کند که همکاری بین دولت‌ها عمدتاً به دلیل نهادهای بین‌المللی می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد. نهادگرایی نئولیبرال منکر یک نظام بین‌المللی آنارشیک نیست که در آن همه بازیگران در آرزوی به حداکثر رساندن رضایت منافع خود هستند (Powell, 1991) با این حال، نفوذ هرج و مرج به دلیل سطح بالای وابستگی متقابل بین بسیاری از دولت‌ها تا حدی تضعیف شده است. اول از همه، این وابستگی متقابل توسط پیوندهای اقتصادی تعیین می‌شود (Gasiorowski, 1985). نکته اساسی نهادگرایی نئولیبرال این است که دولت‌ها باید به دنبال منافع مطلق باشند. کشورها باید امکان منافع متقابل را در نظر بگیرند؛ نئولیبرال‌ها ادعا می‌کنند که حتی در سیستم آنارشی دولت‌های خودمختار، همکاری می‌تواند از طریق ساخت هنجارها، رژیم‌ها و نهادها انجام شود. ابزارهای مؤثرتر نفوذ، اهرم‌های اقتصادی و قانونی هستند. با گذشت زمان، مؤسسات بین‌المللی می‌توانند با کاهش عدم اطمینان و بهبود کیفیت و یکنواختی توزیع اطلاعات، همکاری را تسهیل کنند. از طریق همکاری، دولت‌ها می‌توانند شهرت خود را به‌عنوان یک شریک قابل اعتماد



و قابل اعتماد تضمین کنند. دولت‌ها همیشه به تعهدات بین‌المللی خود عمل نمی‌کنند (Rybachenko, 2020, p:65). با این حال، نهادهای بین‌المللی می‌توانند منابع سیاسی کافی را برای اجبار فراملی بسیج کنند. رابرت کوهن و جوزف نای نظریه‌پردازان مهمی در حوزه نهادگرایی نئولیبرال هستند. آن‌ها جهان را به‌عنوان یک سیستم شاخه‌ای از ارتباطات و تعاملات بین شرکت‌کنندگان متنوع می‌بینند. توجه اصلی آن‌ها به تجزیه و تحلیل روابطی است که بدون توجه به مرزهای سرزمینی دولت رخ می‌دهد و خارج از کنترل ارگان‌های مرکزی دولتی سیاست خارجی است. ارتباطات فراملی بر اساس تنوع بازیگران، مانند شرکت‌های چندملیتی، اتحادیه‌های کارگری، جنبش‌ها و انجمن‌ها است. ارتباطات فراملی بر اساس تنوع بازیگران، مانند شرکت‌های چندملیتی، اتحادیه‌های کارگری، جنبش‌ها و انجمن‌ها است (Miller, 2013). همان‌طور که دیوید سینگر (۱۹۶۹) تعریف کرد، پیوندهای فراملی عمدتاً مبتنی بر مشارکت‌کنندگان دولت‌ها نیست، بلکه بیشتر مبتنی بر تعاملات مستقیم بین جوامع کشورهای مختلف است که به کنترل دولت پاسخ‌گو نیستند و دولت‌ها را دور می‌زنند. کوهن و نای توجه ویژه‌ای به نقش نهادها در دنیای مدرن دارند و خاطرنشان می‌کنند که آن‌ها می‌توانند تبادل اطلاعات بین بازیگران را تسهیل کنند، اختلافات را حل کنند و تعداد و کیفیت تعاملات بین آن‌ها را افزایش دهند. با این حال، آن‌ها استدلال می‌کنند که به رغم تغییرات در سیستم روابط بین‌الملل، بازیگران اصلی همچنان دولت‌هایی هستند که در آینده قابل پیش‌بینی نقش اصلی را ایفا خواهند کرد. از دست دادن کنترل توسط دولت‌ها امری ذهنی است؛ بازیگران فراملی قادر به مقاومت در برابر قدرت دولت‌ها نیستند. اکثر تعاملات فراملی توسط دولت‌ها آغاز و حمایت می‌شود. از یک‌سو، جهانی‌شدن مستلزم اقداماتی برای محدود کردن نفوذ یکپارچگی اقتصادی بین‌المللی در سیاست ملی است. از سوی دیگر، دولت‌ها نمی‌توانند خود را از فرایندهای جهانی جدا کنند تا از مشارکت در ارتباطات فراملی بهره‌مند شوند. کوهن و نای با این واقعیت مخالف هستند که محیط آنارشیستی روابط بین‌الملل و منافع مرتبط با امنیت، ناگزیر دولت‌ها را به درگیری سوق می‌دهد. اول از همه، با افزایش تعدد بازیگران و مسائل مبرم در سیاست جهانی، اثربخشی قدرت کاهش می‌یابد. (Keohane, Nye Jr., 1977) ثانیاً، محققان انتظار دارند نقش فزاینده‌ای از تنوع اهداف دیگری که یک دولت باید دنبال کند، افزایش یابد. امنیت نظامی به‌عنوان یک سیاست «بالا» در نظر گرفته می‌شود و به‌طور سنتی هدف غالب دولت‌ها است. مشکلات غیرنظامی تابع مسائل نظامی است.

با این حال، در دنیای مدرن، سلسله‌مراتب واضحی در میان مسائل در حال از بین رفتن است. سیاست «پایین»، از جمله حوزه اقتصادی و زیست‌محیطی، بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. نویسندگان به دنبال نشان دادن این هستند که دولت‌ها با وابستگی متقابل، به‌ویژه در قلمرو اقتصادی، به هم مرتبط هستند. وابستگی متقابل نتیجه تعاملات بین‌المللی است نظیر جریان پول، کالا، اطلاعات و مردم در سراسر مرزهای بین‌المللی.

کوهن و نای معتقد هستند ایجاد یک تحلیل سیاسی قابل درک از وابستگی متقابل است. از نظر آن‌ها وابستگی متقابل دارای سه ویژگی اصلی است: اولاً، جوامع در کشورهای مختلف از طریق کانال‌های متعددی مانند روابط غیررسمی بین نخبگان دولتی و همچنین توافق‌نامه‌های رسمی سیاست خارجی به هم متصل می‌شوند. ثانیاً، همان‌طور که قبلاً ذکر شد، دستور کار روابط بین دولتی شامل بسیاری از موضوعات است که دیگر سلسله‌مراتب مشخصی را تشکیل نمی‌دهند. فقدان سلسله‌مراتب بین مسائل به این معنی است که امنیت نظامی لزوماً بر دستور کار مسلط نیست. ثالثاً، دولت‌ها در داخل منطقه از نیروی نظامی علیه یکدیگر استفاده نمی‌کنند. (Bukhari, 2024) یکی از مهم‌ترین سازمان‌هایی که می‌توان در چند دهه اخیر به‌عنوان مهم‌ترین نهاد فرامنطقه‌ای که توانسته است اهداف و منافع خود را در نظام بین‌الملل به پیش ببرد بریکس است. این سازمان از مجموعه‌ای از هنجارها و قوانینی تشکیل شده است که رفتارها و تعاملات اعضای آن را تنظیم می‌کند. این سیستم از یک سیستم اطلاعاتی، یک سیستم مشورتی و یک سیستم تشویقی سازمانی تشکیل شده است. این بدان معناست که دارای مجموعه‌ای از قوانین و هنجارها (اعم از رسمی و غیررسمی) است که قادر به تنظیم تعاملات اعضای خود به‌منظور تعریف مواضع گروهی مشترک است که هم‌خوانی بین‌المللی را برای موضوعات خاص تسهیل می‌کند. بریکس به‌عنوان یک نهادی درک می‌شود که دارای سه عنصر نهادی است: الف. فضاهایی برای مشورت؛ ب. سیستم‌های اطلاعاتی رایج و ج. سیستم تشویقی نهادی. به همین دلیل، از جمله موارد دیگر، بریکس برنامه‌ای از جلسات منظم دارد که در آن نمایندگان مختلف کشورهای عضو در مورد موضوعاتی که به‌عنوان محوری تشخیص داده شده‌اند بحث می‌کنند. در داخل بریکس، فضاهای مشورتی مختلفی وجود دارد. اصلی‌ترین اجلاس سران سالانه با حضور سران کشورها و دولت‌های پنج کشور است. با این حال، هم تخصصی شدن وظایف در بریکس و هم تعاملات فزاینده بین بازیگران دولتی و غیردولتی متعلق به



کشورهای عضو منجر به تشکیل چهار سطح مشورتی شد (Nafey, 2022). کشورهای بریکس ممکن است نقش مهمی در تسریع رشد اقتصادی، تقویت همکاری در بازارهای مالی و تضمین حمایت‌گرایی در آفریقا ایفا کنند. بنابراین نقش کشورهای بریکس در اقتصاد جهانی می‌تواند ثبات مالی را ایجاد کنند، بسیار مهم است. با این حال، حتی اگر بریکس شامل اقتصادهای نوظهور است، استراتژی‌های داخلی برای مقابله با مسائلی مانند محیط سیاسی فردی، اتکای بیش از حد به بوروکراسی، فقدان سیاست‌های مالی و پولی، حمایت ناکافی ملی از اهداف توسعه ملی، فساد و سوء رفتار مالی، چند مورد نیاز است.

## ۲. بریکس: ظهور اقتصادهای نوظهور و کاهش سلطه غرب

در دنیای جهانی شده امروز، اصطلاح «قدرت‌های نوظهور» به‌طور فزاینده‌ای مطرح شده است و به کشورهایی اطلاق می‌شود که به‌سرعت در حال رشد از نظر نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی هستند و سلطه قدرت‌های سنتی مانند ایالات متحده و اروپا را به چالش می‌کشند. ظهور قدرت‌های نوظهور بحث‌های زیادی را در میان محققان و سیاست‌گذاران برانگیخته است، برخی استدلال می‌کنند که فرصت‌های جدیدی برای همکاری ارائه می‌دهد و برخی دیگر درباره احتمال افزایش درگیری‌ها هشدار می‌دهند. صرف نظر از این دیدگاه‌ها، واضح است که قدرت‌های نوظهور در حال تغییر شکل نظام بین‌الملل هستند. برای درک بهتر نقش قدرت‌های نوظهور در سیاست جهانی، بررسی ویژگی‌ها و انگیزه‌های آن‌ها مهم است. یکی از ویژگی‌های بارز قدرت‌های نوظهور، رشد سریع اقتصادی آن‌هاست. کشورهایی مانند چین، هند، برزیل و آفریقای جنوبی افزایش قابل توجهی در تولید ناخالص داخلی داشته‌اند و پیش‌بینی می‌شود در سال‌های آینده به رشد خود ادامه دهند. این رشد به آن‌ها اهرم بیشتری در تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی داده است. قدرت‌های نوظهور همچنین به دنبال افزایش نفوذ سیاسی خود در صحنه جهانی هستند (Thompson, 2020); آن‌ها خواستار نمایندگی بیشتر در سازمان‌های بین‌المللی و حمایت از اصلاحات در سیستم حکمرانی جهانی هستند. به‌عنوان مثال، گروه بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی) خواستار نظم جهانی چندقطبی‌تر شده است که در آن قدرت به‌طور مساوی توزیع شود. همان‌طور که قدرت‌های نوظهور از نظر اقتصادی و سیاسی قدرتمندتر می‌شوند، آن‌ها همچنین روی قابلیت‌های نظامی خود سرمایه‌گذاری می‌کنند. این به نگرانی‌هایی در مورد رقابت‌های تسلیحاتی و

درگیری‌های احتمالی منجر شده است. به‌عنوان مثال، افزایش قدرت نظامی چین زنگ خطر را در منطقه آسیا و اقیانوسیه به صدا درآورده است. قدرت‌های نوظهور هم از طریق مشارکت در نهادهای بین‌المللی و هم از طریق ابتکارات خود، نقش مهمی را در شکل‌گیری حکمرانی جهانی ایفا می‌کنند. به‌عنوان مثال، طرح کمربند و جاده چین یک برنامه سرمایه‌گذاری بزرگ است که هدف آن اتصال آسیا، اروپا و آفریقا از طریق شبکه‌ای از پروژه‌های زیرساختی است. این ابتکار پتانسیل ایجاد تغییر در چشم‌انداز اقتصاد جهانی را دارد که با همراهی سایر کشورها مواجه شده است. طرح کمربند - جاده این پتانسیل را دارد که چشم‌انداز اقتصادی و سیاسی مناطقی که در آن قرار دارد را تغییر دهد و از نظر بسیاری به‌عنوان چالشی برای نهادهای تحت رهبری غرب مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول تلقی می‌شود. هند نیز با ابتکاراتی مانند سیاست «عمل در شرق»<sup>۱</sup> که هدف آن تعمیق روابط با آسیای جنوب شرقی است، به دنبال افزایش نفوذ خود در منطقه بوده است. با این حال قدرت‌های نوظهور همچنان به نفوذ خود در صحنه سیاسی جهانی ادامه می‌دهند (Rodriguez, 2024). حکمرانی جهانی در دنیای چندقطبی مستلزم همکاری و هماهنگی بین همه بازیگران، اعم از قدرت‌های نوظهور و سنتی است. قدرت‌های نوظهور به‌طور فزاینده‌ای در سیاست جهانی تأثیرگذار شده‌اند و ساختارهای سنتی قدرت تحت سلطه کشورهای غربی را به چالش می‌کشند. این قدرت‌های نوظهور مانند چین، هند و برزیل در دهه‌های اخیر به‌سرعت رشد کرده‌اند و اکنون بازیگران اصلی اقتصاد جهانی هستند. با افزایش نفوذ اقتصادی و سیاسی آن‌ها، تأثیر آن‌ها در پویایی‌های منطقه‌ای نیز افزایش یافته است. ظهور قدرت‌های نوظهور منجر به تغییر قابل توجهی در موازنه قوا شده است و قدرت‌های سنتی در تلاش برای حفظ سلطه خود هستند. ظهور قدرت‌های نوظهور هم به رقابت و هم همکاری با قدرت‌های سنتی منجر شده است. بسیاری از قدرت‌های نوظهور به دنبال به چالش کشیدن سلطه ایالات متحده - به‌عنوان مثال - با راه اندازی مؤسسات خود مانند بانک بریکس بوده‌اند. در عین حال، قدرت‌های نوظهور نیز با قدرت‌های سنتی در موضوعاتی مانند تغییرات آب‌وهوایی و حکمرانی جهانی همکاری کرده‌اند (Naim, 2024). ظهور قدرت‌های جدید در قالب سازمان منطقه‌ای بریکس به نظم جهانی پیچیده‌تر و متنوع‌تر منجر شده است که بازیگران متعددی برای نفوذ با هم در عرصه نظام بین‌الملل برای افزایش نفوذ و درهم شکستن نظم اروپایی در رقابت هستند.



## ۲-۱. زمینه تاریخی بریکس

یکی از ویژگی‌های برجسته سیستم بین‌المللی کنونی این است که چندین اقتصاد کلیدی در حال ظهور به‌عنوان بازیگران تأثیرگذار جهانی فضای بیشتری را به دست می‌آورند. نام اختصاری «بریک» برای اولین بار توسط «گلدمن ساکس» برای توصیف پتانسیل اقتصادی رو به رشد کشورهای برزیل، روسیه، هند، چین مطرح شد. از آن زمان، واژه بریک به نمادی پرکاربرد برای انتقال قدرت اقتصادی جهانی از اقتصادهای توسعه یافته به کشورهای بزرگ در حال توسعه تبدیل شده است. گلدمن ساکس پیش‌بینی کرد که اقتصادهای بریکس می‌توانند تا سال ۲۰۳۲ به اندازه اقتصادهای گروه G-7 شوند. با پیوستن آفریقای جنوبی در آوریل ۲۰۱۱، پیامدهای سیاسی و خصوصیات جهانی این گروه همچنان بیشتر شد و از این پس این ائتلاف، «بریکس» نام گرفت. اقتصاد نوظهور «یک اصطلاح نظری است که برای تعریف پویایی اقتصادی کشورهای در حال توسعه به کار می‌رود. با این حال، به اندازه کافی تأثیر ژئوپلیتیک و سیاست خارجی آن‌ها را منعکس نمی‌کند. نزدیک‌ترین مقایسه با ائتلاف بریکس، ایالات متحده و مشارکت آن با گروه ۷ و یا سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) است (Vyas-Doorgapersad, 2022).

در ۱۶ ژوئن ۲۰۰۹، ائتلاف بریکس به‌عنوان یک اتحاد تجاری اقتصادی بین کشورهای فوق برای به چالش کشیدن نفوذ غرب تأسیس شد. همه کشورهایی که در این گروه‌بندی گنجانده شده‌اند با یک مفهوم جهانی، یعنی اقتصادهای در حال توسعه متحد شده‌اند. اهداف اصلی این سازمان عبارت است از: کاهش پیامدهای بحران اقتصادی جهانی، بهبود کیفیت زندگی مردم و حمایت از انتقال تدریجی به فناوری‌های بالا در وسیع‌ترین بخش‌های ممکن. بریکس به تدریج در بسیاری از زمینه‌ها به یک جامعه استراتژیک تبدیل شده است که اساس آن فعالیت سیاسی و پایه‌های امنیتی، حوزه اقتصادی و مالی، مدیریت فرهنگی و همکاری در حوزه بشردوستانه است (Naskar, 2024).

تبدیل قدرت اقتصادی به نفوذ بین‌المللی، به‌عنوان مثال با تغییر نگرش یا رفتار یک کشور، یا با کمک به کالاهای عمومی بین‌المللی، فرایند دشواری است. قابل ذکر است که به استثنای روسیه، این قدرت‌های نوظهور برای اولین بار در تاریخ خود به‌عنوان بازیگران واقعی جهانی عمل می‌کنند. نفوذ مسلط قبلی چین عمدتاً در منطقه آسیای شرقی در دورانی که قبل از نظام بین‌المللی مدرن مبتنی بر حاکمیت دولت بود، ایجاد شد. به‌طور مشابه، قدرت سنتی هند عمدتاً در منطقه جنوب آسیا

محدود بود. هم برزیل و هم آفریقای جنوبی سابقه نسبتاً کوتاهی به‌عنوان بازیگران قوی منطقه و تجربه مشارکت جهانی محدودی دارند. کشورهای بریکس به‌عنوان قدرت‌های منطقه‌ای دریافتند که با تکیه انحصاری بر پایگاه‌های منطقه‌ای نمی‌توان به نفوذ خود در سطح جهانی دست یافت. در واقع، رهبری منطقه‌ای آن‌ها اغلب هم توسط رقبای منطقه‌ای و هم از سوی قدرت‌های جهانی از مناطق دیگر مورد تهدید قرار می‌گیرد (Mangani, 2024). در مقابل این پس زمینه، اکثر قدرت‌های نوظهور استراتژی جهانی را برای توسعه نفوذ بین‌المللی خود اتخاذ می‌کنند و در عین حال همکاری‌های منطقه‌ای را ارتقا می‌دهند. قدرت‌های نوظهور با استراتژی جهانی خود در حال تغییر نقش خود هستند؛ آن‌ها نه تنها شرکای تجاری مهم برای کشورهای توسعه یافته، بلکه شرکای کلیدی توسعه برای کشورهای در حال توسعه نیز هستند. با وجود این دستاوردهای اقتصادی، تجربه و ظرفیت محدود آن‌ها به‌عنوان بازیگران واقعی جهانی به این معنی است که تغییر شکل جهان برای این قدرت‌های نوظهور هنوز بسیار دشوار است (Beeson, 2018). در دهه گذشته، جامعه بین‌المللی شاهد حضور فعال‌تر اعضای بریکس در امور جهانی بوده است. کشورهای بریکس به‌طور جداگانه بازیگران برجسته منطقه‌ای هستند که امنیت منطقه را حفظ می‌کنند و با چالش‌های اقتصادی از طریق نهادهای منطقه‌ای و یا گاهی با هماهنگی بازیگران اصلی خارجی مقابله می‌کنند. پاسخ‌های سیاسی به بحران‌هایی مانند مسائل هسته‌ای در کره شمالی، حفظ صلح در هائیتی، کودتای دولتی در هندوراس و سودان، اعضای بریکس را در یک ظرفیت حمایتی یا رهبری درگیر کرده است. در مجموع، گروه بریکس از زمان کنفرانس کپنهاگ در سال ۲۰۱۰ به‌طور مداوم بر روی مذاکرات بین‌المللی تغییر آب و هوا کار می‌کند. گروه IBSA (هند، برزیل و آفریقای جنوبی) بر روی ترویج اصلاحات شورای امنیت سازمان ملل متحد و توسعه منطقه‌ای در آفریقا کار می‌کند و گروه BRICS با افزایش نقش کشورهای در حال توسعه در سیستم حکمرانی جهانی، با هدف ایجاد نظم جهانی عادلانه‌تر فعالیت می‌کنند. این موضع پیشگیرانه در صحنه بین‌المللی نشان‌دهنده این واقعیت است که قدرت‌های نوظهور آینده خود را در نقش عمیق‌تری در نظام بین‌الملل و جهان جهانی شده می‌بینند (Larionova, Kirton, 2018). کشورهای بریکس به‌منظور ایجاد محیط خارجی بهتر برای توسعه داخلی خود و حفاظت از منافع روزافزون برون‌مرزی خود، به نهادی تبدیل شده‌اند که هم فرصت‌های اقتصادی داخلی را در میان اعضای خود بررسی می‌کند و هم در عین حال اصلاحات سیستم حاکمیت جهانی فعلی را ارتقا می‌دهد. اصلاح



نهادهای جهانی موجود در حال تبدیل شدن به یک اولویت برای اعضای بریکس است. کشورهای بریکس با قدرت همه‌جانبه فزاینده خود، قطعاً ظرفیت کمک بیشتر به کالاهای عمومی بین‌المللی را خواهند داشت. دستور کار پنجمین اجلاس سران بریکس تقریباً تمام موضوعات عمده‌ای که در حال حاضر جهان با آن مواجه است نظیر امنیت بین‌المللی، توسعه، اقتصاد جهانی و حقوق بشر و ... را شامل می‌شد؛ این موضوع فقط در پاسخ به درخواست‌های جامعه بین‌المللی برای رویارویی با چالش‌های دلهره‌آور جهانی نبود. اعضای بریکس می‌دانند که ارتقای جایگاه بین‌المللی و حفاظت از منافع جهانی در حال گسترش خود به نفع خودشان است (Hou, 2013). کشورهای بریکس عمدتاً از طریق نهادهای بین‌المللی فعلی مانند سازمان ملل و صندوق بین‌المللی پول کار خواهند کرد. اما بیشتر این نهادها همچنان تحت سلطه منافع و هنجارهای قدرت‌های غربی هستند. برای تطبیق قدرت‌های نوظهور در سیستم، به یک فرایند انطباق متقابل و تدریجی نیاز است. اجلاس بریکس برای ایجاد بستری جدید برای قدرت‌های نوظهور برای همکاری به‌عنوان گروهی از قدرت‌های در حال ظهور که هم مایل و هم قادر به ایفای نقش جمعی در امور بین‌المللی هستند، آغاز شد. آنچه قدرت‌های نوظهور به‌طور جمعی دنبال می‌کنند نظم سیاسی و اقتصادی بین‌المللی جدیدی است که بر اساس اصول چند قطبی، عدالت، انصاف و دموکراسی بنا شده است. قدرت‌های نوظهور به‌عنوان اعضای تازه نفوذ نظام بین‌المللی کنونی، مایل هستند صدای خود را در ساختار حکمرانی جهانی افزایش دهند تا دیدگاه‌ها و منافع خود را منعکس کنند. آن‌ها با هم کار می‌کنند تا ساختارهای حکمرانی جهانی را از طریق اصلاحات صلح‌آمیز و تدریجی مؤثرتر کنند. در این زمینه، گروه بریکس به‌عنوان موازنه‌ای برای قدرت‌های مستقر غربی تصور نمی‌شود. در عوض آن‌ها به دنبال تعامل مؤثرتر یا برابر با قدرت‌های غربی و ایالات متحده برای ایجاد نظم جهانی بهتر برای بشریت هستند.

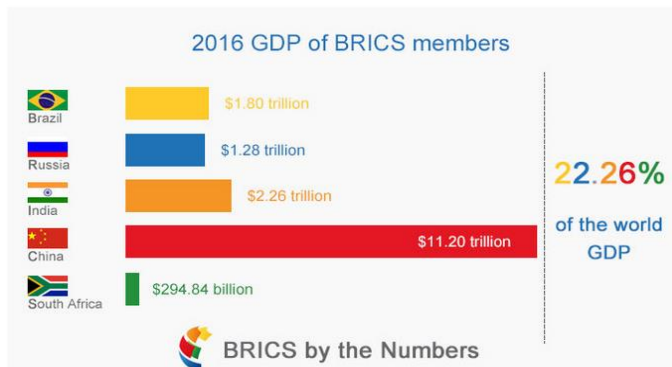
## ۲-۲. تغییر اقتصادی و سیاسی در پویایی قدرت جهانی

ظهور و توسعه بریکس پیچیدگی اقتصاد جهانی امروز و تأثیر فزاینده اقتصادهای در حال توسعه بر آن و به‌طور کلی فرایند جهانی شدن را نشان می‌دهد. اجلاس سران کشورهای عضو بریکس نشان‌دهنده یک پلتفرم بین‌المللی است که ساختار آن منعکس‌کننده توزیع نیروهای اقتصادی در دنیای امروز است. کشورهای این مجمع با بیش از ۲۰ درصد در ایجاد محصول اجتماعی جهانی مشارکت دارند. اقتصادهای

نوظهور نه تنها از نظر رشد کمک زیادی به اقتصاد جهانی کرده‌اند، بلکه در ارتقای رشد تجارت بین‌المللی نیز موفق بوده‌اند (Armijo, 2013). نشست‌های بریکس که در سطح اجلاس برگزار شد، اهمیت آن را برای اقتصاد جهانی در زمان بزرگ‌ترین بحران نظام مالی و اقتصادی مدرن نشان داد. اما باید تأکید کرد که بریکس برای حل مشکلات ناشی از بحران ابعاد جهانی ایجاد نشد، بلکه برای ایجاد ثبات و تداوم توسعه در اقتصاد و سیاست جهانی ایجاد شد. هنگامی که اولین اجلاس غیررسمی بریک<sup>۱</sup> در طول بحران مالی ۲۰۰۸ برگزار شد، بر درک بحران و نحوه همکاری با یکدیگر در گروه ۲۰ برای اصلاح مؤسسات مالی بین‌المللی متمرکز شد. دستاوردهای عمده گروه ۲۰ شامل طرح بهبود جهانی و افزایش ۱/۱ تریلیون دلاری منابع صندوق بین‌المللی پول است. کشورهای بریکس به‌ویژه به این موفقیت‌ها کمک کرده‌اند. چین یک طرح محرک داخلی چشم‌گیر (جاده ابریشم جدید) را راه اندازی کرد، درحالی‌که برزیل، - که قبلاً یک بدهکار سنتی و بدعهد بود - به یکی از همکاران کلیدی صندوق بین‌المللی پول تبدیل شد. هیئت مدیره صندوق بین‌المللی پول با انتقال سهام صندوق بین‌المللی پول با حق رأی به اقتصادهای در حال توسعه موافقت کرد. همچنین، سایر تلاش‌های حاکمیتی، مانند ابتکار گروه ۲۰ در هیئت ثبات مالی، سیاست نظارتی مالی، مکانیسم‌های ارزیابی متقابل و دستور کار توسعه، برای آینده و مشکلات اقتصادهای در حال توسعه بسیار مهم است. در تمامی این نهادها، کشورهای عضو بریکس نفوذ خود را در ادغام در زمینه جهانی تقویت کرده‌اند. همه اعضای بریکس اقتصادهای پیشرو در مناطق خود و اعضای با نفوذ سازمان تجارت جهانی هستند (Flanigan III, 2024). ورود اخیر به سازمان تجارت جهانی ممکن است به روسیه کمک کند تا موقعیت اقتصادی خود را بهبود بخشد زیرا تا همین اواخر قدرت مالی روسیه در مقایسه با شرکای بریکس نسبتاً کوچک بود. برخی از نظریه‌پردازان بر این باورند که نفوذ اقتصادی و سیاسی روسیه تنها بر اساس تأثیر بخش انرژی روسیه بر مصرف‌کنندگان در اروپا و آسیا است. در تمامی این نهادها، کشورهای عضو بریکس نفوذ خود را در ادغام در زمینه جهانی تقویت کرده‌اند. همه اعضای بریکس اقتصادهای پیشرو در مناطق خود و اعضای با نفوذ سازمان تجارت جهانی هستند. ورود اخیر به سازمان تجارت جهانی ممکن است به روسیه کمک کند تا موقعیت اقتصادی خود را بهبود بخشد زیرا تا همین اواخر قدرت مالی روسیه در مقایسه با شرکای بریکس نسبتاً کوچک بود. در سال‌های اخیر،



کشورهای بریکس سهم فزاینده‌ای از رشد اقتصادی جهانی را به خود اختصاص داده‌اند (Duggan, 2015). بر اساس برآوردهای صندوق بین‌المللی پول، سهم کشورهای بریک در رشد اقتصادی جهانی در سال ۲۰۱۶ حدود ۶۰ درصد بوده است. صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۱۷ اعلام کرد که اقتصادهای نوظهور و کشورهای در حال توسعه بیش از سه چهارم رشد اقتصاد جهانی را به همراه خواهند داشت و در چند سال آینده، سهم این اقتصادها همچنان حدود ۷۰ درصد از رشد اقتصادی جهانی را تشکیل خواهد داد. بر اساس برآوردهای سازمان تجارت جهانی، از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۵، واردات از کشورهای در حال توسعه از ۲۷ درصد تجارت جهانی به ۴۱ درصد و صادرات از ۳۰ درصد به ۴۳ درصد افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۵ کشورهای در حال توسعه ۲۴ درصد از صادرات خدمات جهانی را به خود اختصاص دادند. در سال ۲۰۱۵، این رقم ۳۹/۴ درصد بود (Nayyar, 2018). گلدمن ساکس پیش‌بینی می‌کند که تا سال ۲۰۵۰، پنج اقتصاد برتر از کشورهای BRIC (چین، هند، برزیل، روسیه) و ایالات متحده تشکیل می‌شوند. از آنجایی که ساختار اقتصاد جهانی به‌طور چشم‌گیری تغییر می‌کند، کشورهای بریکس تمایل شدیدی برای مشارکت و اقدام در مورد حکمرانی اقتصاد جهانی ابراز کرده‌اند. با توجه به نظام بین‌المللی موجود، کشورهای بریکس از چندجانبه‌گرایی حمایت کرده و اصلاحات داخلی را برای ایجاد عادلانه‌تر کردن سیستم ترویج کرده‌اند (Petropoulos, 2013). کشورهای بریکس چه در چهارچوب سازمان ملل متحد و چه در G20 فعالانه با یکدیگر همکاری می‌کنند و به دنبال صحبت با یک صدا هستند. کشورهای بریکس نقش فعالی در ارتقای رشد اقتصادی جهانی، مبارزه با بازگشت حمایت‌گرایی و تقویت همکاری در نظارت بر بازارهای مالی ایفا کرده‌اند (Vyas, Doorgapersad, 2022).



شکل ۱: تولید ناخالص داخلی اعضای بریکس در سال ۲۰۱۶

Source: <https://fastercapital.com/content/G5-Diplomac>

گسترش بریکس در سال ۲۰۲۴ دومین موج در تاریخ این گروه است که بر توسعه اقتصادی و افزایش صدای اعضای خود در مجامع جهانی تمرکز دارد. کشورهای بریکس جایگاه منحصر به فردی در اقتصاد جهانی دارند. سهم مشترک آن‌ها از تولید ناخالص داخلی جهانی ۲۵ درصد است و این کشورها به‌عنوان یک بازار جهانی در مقیاس بزرگ عمل می‌کنند (Brett, 2024).

بریکس اساساً بستری برای اقتصادهای در حال توسعه است که علاقه‌مند به همکاری خارج از سیاست هستند. ویژگی منحصر به فرد بریکس این است که هر یک از اعضای آن به‌طور هم‌زمان اقتصاد پیشرو در قاره خود یا در یک منطقه فرعی در چهارچوب توافقنامه ادغام منطقه‌ای هستند: روسیه در اتحادیه اقتصادی اوراسیا، برزیل در مرکوسور، آفریقای جنوبی در جامعه توسعه آفریقای جنوبی (SADC)، هند در انجمن همکاری‌های منطقه‌ای جنوب آسیا (SAARC) و چین، در سازمان همکاری شانگهای (SCO) و مشارکت اقتصادی جامع منطقه‌ای (RCEP). در پانزدهمین اجلاس سران بریکس که از ۲۳ تا ۲۴ اوت (۲۰۲۳) در ژوهانسبورگ، آفریقای جنوبی برگزار شد، کشورهای عضو تصمیم گرفتند با پذیرش شش عضو جدید، یعنی آرژانتین، مصر، اتیوپی، ایران، عربستان سعودی و کشورهای عضو همکاری اقتصادی خود را گسترش دهند. با این گسترش، اقتصادهای بریکس نزدیک به ۳۰ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان و ۴۶ درصد از جمعیت جهان را تشکیل خواهند داد. سهم آن‌ها در تولید روزانه نفت از ۲۰/۴ درصد به ۴۳/۱ درصد افزایش خواهد یافت. تا پایان سال ۲۰۲۲، اعضای اصلی بریکس ۱۸/۲۸ درصد از صادرات جهانی کالا و خدمات را به خود اختصاص دادند. با گنجاندن شش اقتصاد جدید، اتحاد بریکس ۲۰/۵۸ درصد از صادرات جهانی را به خود اختصاص خواهد داد. در میان ۱۱ عضو، چین با ۱۲ درصد از صادرات جهانی، سهم اصلی را دارد و پس از آن هند با ۲/۵ درصد قرار دارد (Mansfield, 2014). بدیهی است که کشورهای بریکس به دلایل مختلف نقش مهمی را به‌عنوان تولیدکنندگان محصولات و خدمات در اقتصاد جهانی بر عهده گرفته‌اند. طبق آخرین گزارش چشم‌انداز اقتصاد جهانی (۲۰۲۳) که توسط صندوق بین‌المللی پول (IMF) منتشر شده است، چین و هند در پنج سال آینده بر رشد تولید ناخالص داخلی جهانی مسلط خواهند بود. بر اساس پیش‌بینی‌های ارائه شده توسط گزارش WEO در جدول ۱، چین ۲۲/۶ درصد از رشد تولید ناخالص داخلی جهانی، هند ۱۲/۹ درصد و ایالات متحده ۱۱/۳ درصد از رشد تولید ناخالص داخلی جهانی را به خود اختصاص خواهند داد. شایان ذکر است که



سهم چین در رشد جهانی همچنان در مقایسه با ایالات متحده و هند بسیار زیاد است. از بین همه کشورها، کشورهای بریکس (برزیل، روسیه، چین، هند و آفریقای جنوبی) با هم تقریباً ۴۰ درصد از رشد جهان را تا سال ۲۰۲۸ سهم خواهند کرد. سهم کشورهای بریکس از تولید ناخالص داخلی جهانی از ۱۸ درصد در سال ۲۰۱۰ به ۲۶ درصد در سال ۲۰۲۱ افزایش یافته است. جالب توجه است که رشد جمعیت کشورهای بریکس نسبت به میانگین جهانی کند شده است، درحالی که سهم آنها از تولید ناخالص داخلی جهانی در حال رشد بوده است و در نتیجه سرانه تولید ناخالص داخلی کشورهای بریکس سریع‌تر از تولید ناخالص داخلی سرانه جهانی رشد می‌کند (Lissovolik, 2024).

جدول ۱: سهم رشد اقتصاد جهانی در ۲۰۲۳-۲۰۲۸

Table 1. World economy growth contribution in 2023–2028.

Country	Share in World Economy Growth (2023–2028)
China	22.6
India	12.9
USA	11.3
Indonesia	3.6
Germany	2.1
Turkey	2.1
Japan	1.8
Brazil	1.7
Egypt	1.7
Russia	1.6
Bangladesh	1.6
Vietnam	1.6
UK	1.5
France	1.5

Source: International Monetary Fund (IMF) WEO report (April 2023)

### ۳. رویکرد بریکس به حکمرانی جهانی

یکی از قانع‌کننده‌ترین شاخص‌های پتانسیل بریکس، توان اقتصادی آن است. در مجموع، کشورهای بریکس بیش از ۴۰ درصد از جمعیت جهان و حدود یک چهارم تولید ناخالص داخلی جهانی را تشکیل می‌دهند (بانک جهانی، ۲۰۲۳). این قدرت

اقتصادی فقط از نظر تولید ناخالص داخلی نیست، بلکه در منابع طبیعی قابل توجه، طبقات متوسط رو به رشد و پیشرفت‌های روزافزون تکنولوژیک است. رشد سریع اقتصادی چین در حال حاضر آن را به‌عنوان دومین اقتصاد بزرگ در سطح جهان قرار داده است، پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که ممکن است طی دهه آینده از ایالات متحده پیشی بگیرد (صندوق بین‌المللی پول، ۲۰۲۳). هند همچنین رشد اقتصادی قوی را تجربه می‌کند که پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۳۰ به سومین اقتصاد بزرگ جهان تبدیل شود (گلدمن ساکس، ۲۰۲۳). کشورهای بریکس علاوه بر قدرت اقتصادی، سرمایه‌گذاری زیادی در پیشرفت‌های فناوری و نوآوری می‌کنند. (Rubina, 2024) چین و هند در زمینه‌های هوش مصنوعی، اکتشافات فضایی و انرژی‌های تجدیدپذیر پیشرفت‌های چشم‌گیری دارند. این پیشرفت‌های فناوری نه تنها اقتصاد آن‌ها را تقویت می‌کند، بلکه نفوذ ژئوپلیتیک آن‌ها را نیز افزایش می‌دهد. بانک توسعه جدید (NDB) که توسط بریکس تأسیس شده است، با هدف بسیج منابع برای پروژه‌های زیرساختی و توسعه پایدار در کشورهای عضو و سایر اقتصادهای نوظهور می‌باشد و در نتیجه جایگزینی برای مؤسسات مالی تحت تسلط غرب مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ارائه می‌کند (بریکس، ۲۰۲۳). علاوه بر این، کشورهای بریکس از نفوذ سیاسی جمعی خود برای ایجاد نظم جهانی چندقطبی‌تر استفاده می‌کنند. آن‌ها به‌طور مداوم از اصلاحات در ساختارهای حکمرانی جهانی، از جمله شورای امنیت سازمان ملل متحد، برای انعکاس بهتر واقعیت‌های کنونی جهانی حمایت کرده‌اند. به‌عنوان مثال، هند و برزیل هر دو کاندیدای قوی برای کرسی‌های دائمی در شورای امنیت هستند، تغییری که به‌طور قابل توجهی ساختار فعلی تحت سلطه غرب را تغییر می‌دهد.

کشورهای بریکس از نظم جهانی چندقطبی حمایت می‌کنند. آن‌ها جهانی را تصور می‌کنند که در آن قدرت و نفوذ به جای تمرکز در دستان چند کشور مسلط، بین چندین بازیگر اصلی توزیع می‌شود. کشورهای عضو بریکس خواستار شنیده شدن صدای آن‌ها و احترام به منافع آن‌ها در امور بین‌المللی هستند. این نشان‌دهنده تمایل به یک سیستم حکمرانی جهانی عادلانه‌تر و فراگیرتر است که در آن نگرانی‌های اقتصادهای نوظهور در نظر گرفته شود. یکی از نگرانی‌های اصلی کشورهای بریکس، توزیع نابرابر قدرت رأی در نهادهایی مانند صندوق بین‌المللی پول (IMF) و بانک جهانی است. این سازمان‌ها بر اساس کمک‌های مالی خود، نفوذ بیشتری به کشورهای غربی به‌ویژه ایالات متحده و کشورهای اروپایی می‌دهند.



اعضای بریکس استدلال می‌کنند که این نابرابری توانایی آن‌ها را برای شکل دادن به سیاست‌ها و فرایندهای تصمیم‌گیری کاهش می‌دهد. کشورهای بریکس استدلال کرده‌اند که نهادهای رهبری و تصمیم‌گیری این نهادها به اندازه کافی تنوع اقتصاد جهانی را نشان نمی‌دهند (Naim, 2024). آن‌ها معتقدند که این نهادها باید وزن اقتصادی و سهم اقتصادهای نوظهور مانند خودشان را بهتر منعکس کنند. از سال ۲۰۰۹، کشورهای عضو بریکس نشست‌های سالانه سران را برگزار می‌کنند. علاوه بر این، چهارچوب بریکس توسط کنفرانس‌های مختلف وزیران و کارشناسان پشتیبانی می‌شود، که نشان می‌دهد این تنها یک اجلاس نیست، بلکه بستری برای تعامل پایدار است. کشورهای بریکس در پاسخ به نارضایتی خود از مؤسسات تحت سلطه غرب، اقداماتی را برای ایجاد نهادهای مالی جایگزین انجام داده‌اند. هدف بانک توسعه جدید تأمین مالی برای پروژه‌های زیرساختی و توسعه پایدار در کشورهای عضو و سایر اقتصادهای نوظهور است. این ابتکار به‌عنوان راهی برای کاهش وابستگی به نهادهای غربی تلقی می‌شود. با این حال، ائتلاف بریکس در تلاش برای به چالش کشیدن هژمونی غرب با چالش‌های قابل توجهی مواجه است. یکی از مسائل مهم تنوع داخلی و منافع ملی متفاوت کشورهای عضو آن است. در حالی که چین و هند در حال افزایش قدرت اقتصادی هستند، رقابت ژئوپلیتیکی آن‌ها، به‌ویژه بر سر اختلافات مرزی، خطری برای اتحاد بریکس ایجاد می‌کند. به‌طور مشابه، برزیل و آفریقای جنوبی اولویت‌های منطقه‌ای و چالش‌های اقتصادی خود را دارند که ممکن است همیشه با دستور کار گسترده‌تر بریکس هم‌سو نباشد. علاوه بر این، سیستم‌های سیاسی و اقتصادی در کشورهای بریکس بسیار متفاوت است، از حکومت دموکراتیک در هند و برزیل تا سیستم‌های اقتدارگراتر در چین و روسیه. این تفاوت‌ها می‌تواند منجر به رویکردهای متضاد در مورد مسائل جهانی شود و مانع از توانایی ائتلاف برای ارائه یک جبهه متحد شود. علاوه بر این، فشارهای خارجی، به‌ویژه از سوی ایالات متحده و متحدانش، با هدف متعادل کردن نفوذ بریکس از طریق مشارکت‌های استراتژیک و سیاست‌های اقتصادی است. علی‌رغم این چالش‌ها، اهمیت بریکس در صحنه جهانی همچنان افزایش می‌یابد. پتانسیل این کشور برای به چالش کشیدن هژمونی غربی در توانایی آن برای اعمال اهرم رشد اقتصادی، پیشرفت‌های تکنولوژیکی و نفوذ سیاسی نهفته است. با پرداختن به تفاوت‌های داخلی و ارائه یک استراتژی منسجم، بریکس می‌تواند نقشی محوری در شکل‌دهی نظم جهانی متعادل‌تر و چندقطبی ایفا کند. در نتیجه، ائتلاف بریکس دارای پتانسیل قابل

توجهی برای به چالش کشیدن هژمونی غرب از طریق قدرت اقتصادی، پیشرفت‌های تکنولوژیکی و نفوذ سیاسی خود است (Rodriguez, 2024). در حالی که تنوع داخلی و فشارهای خارجی چالش‌هایی را ایجاد می‌کند، ادامه همکاری و هم‌سویی استراتژیک بین کشورهای بریکس می‌تواند به یک چشم‌انداز جهانی چند قطبی‌تر منجر شود و سلطه قدرت‌های غربی را کاهش دهد.

### ۳-۱. نفوذ سیاسی

پس از پانزدهمین اجلاس سران بریکس در آگوست ۲۰۲۳، تحلیلگران سیاست خارجی این نگرانی را مطرح کردند که بریکس، گروهی متشکل از برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی، ممکن است به دنبال ایجاد یک نظم جهانی جایگزین و برهم زدن حکومت جهانی تحت رهبری غرب باشد. قبل از اجلاس سران بریکس در سال ۲۰۲۳، ۴۰ کشور برای پیوستن به این گروه ابراز علاقه کردند و ۲۳ کشور به‌طور رسمی درخواست دادند. در سال ۲۰۲۴، این گروه از پنج عضو جدید (مصر، اتیوپی، ایران، امارات متحده عربی و عربستان سعودی) برای عضویت در گروه بریکس استقبال کردند. با این حال، گروه بریکس به یک نهاد استراتژیک تبدیل شده است که به اصلاحات در سطح سیستم اختصاص یافته است. گسترش بریکس باعث شده است سیستم جهانی به جایگزین‌های احتمالی برای سیستم جهانی فعلی توجه داشته باشد و اگر این گروه موفق شود در مورد مسائل کلیدی سیاست به اجماع برسد، ممکن است فشار قابل توجهی برای تغییر سیستم از درون اعمال کند، اما همچنین می‌تواند از قدرت سیاسی و اقتصادی خود برای ایجاد یک سیستم جدید و بالقوه موازی حکومتی استفاده کند (Piper, 2015).

با عدم موفقیت ایالات متحده و غرب برای رهبری سیستم جهانی بعد از جنگ جهانی علیه تروریسم و تضعیف اعتماد به سیستم مالی تحت رهبری غرب پس از بحران مالی جهانی، زمینه‌های مناسبی برای افزایش مشارکت کشورهای در حال توسعه در قالب سازمان بریکس برای همکاری در اهداف مشترک ایجاد شد. سرمایه‌گذاری منابع گروه، تعامل چند سطحی و فرایندهای داخلی قوی، هماهنگی سیاست‌ها را عمیق‌تر کرده است. با این حال، مفهوم نظم موازی زمانی که بریکس شروع به نهادینه کردن همکاری‌ها بین اعضا کرد، اهمیت پیدا کرد. در این چهارچوب، بانک توسعه جدید (NDB) و ترتیبات ذخیره احتمالی که توسط این گروه با سرمایه‌گذاری‌های قابل توجه ایجاد شده است، اغلب به‌عنوان جایگزینی برای



نهادهای تحت سلطه غرب مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول مورد بحث قرار گرفته‌اند. اعضای بریکس در بیانیه‌ها و اجلاس سران خود و رویه دیپلماتیک خود، همواره به اصلاح سیستم برتون وودز تأکید کرده‌اند و همچنین بر چندجانبه‌گرایی و اصلاحات جامع سازمان ملل حمایت کرده‌اند. همچنین همگرایی قابل توجهی بین قدرت‌های بزرگ وجود دارد؛ یکی از حوزه‌هایی که گفتمان‌ها در مورد جایگزین‌های سیستم کنونی بارزتر است، تلاش این کشورها برای دور شدن از دلار آمریکا است. از زمان تأسیس این گروه، انتقال به ارزهای محلی و ابتکارات کاهش دلار موضوعات مهم در دستور کار بریکس بوده است که این موضوع در حال افزایش است. از آنجایی که تجارت درون بریکس و صادرات کالا از کشورهای عضو و واردات به کشورهای عضو اغلب به دلار آمریکا قیمت‌گذاری می‌شود، تغییر این الگوها می‌تواند بر تسلط دلار تأثیر منفی بگذارد. بیانیه مشترک وزرای امور خارجه بریکس که در ۱۰ ژوئن ۲۰۲۴ در نیژنی نووگورود روسیه صادر شد، بینش‌های اساسی‌تری را در مورد چشم‌انداز بریکس نه برای یک جایگزین، بلکه یک نظم جهانی اصلاح‌شده ارائه می‌دهد. ۵۴ نکته به دقت بیان شده در این اجلاس به موضوعاتی از قبیل امنیت بین‌المللی، پایداری و تغییرات آب و هوایی، حقوق بشر، درگیری‌ها در خاورمیانه و اوکراین همچنین موقعیت آفریقا در جهان و بسیاری موارد دیگر می‌پردازد. در این بیانیه مشترک که در واقع شفاف‌ترین بیانیه بریکس به شمار می‌رود، دیدگاه و جهان‌بینی مشترک آن‌ها را که فراتر از همکاری اقتصادی است را نشان می‌دهد. یکی از مهم‌ترین مباحثی که در این بیانیه مشترک به چشم می‌خورد، نیاز به در نظر گرفتن نابرابری‌های ساختاری نظم جهانی در ادراک بریکس از جهان وجود دارد. به عبارت دیگر، آنچه در بند ۴ این بیانیه به‌وضوح می‌توان شاهد بود، اجماع مشترک اعضای بریکس در رابطه با اصلاح و تغییر سیستم جهانی کنونی به سیستم بین‌المللی چندجانبه مؤثرتر، کارآمدتر، پاسخگوتر و دموکراتیک‌تر است، که منجر به مشارکت بیشتر و معنادارتر به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه و آفریقا در فرایندها و ساختارهای تصمیم‌گیری نظام جهانی و تطابق آن با واقعیت‌های معاصر می‌شود. اعضای بریکس معتقد هستند که با وجود تغییر واقعیت‌های ژئواکونومیکی و ژئوپلیتیکی، صدای آن‌ها در حاشیه باقی مانده است و قدرت واقعی در نهادها و چندجانبه در دست شمال جهانی است که متحد هستند. امروزه از نظر قدرت خرید، بریکس سهم بیشتری از تولید ناخالص داخلی جهانی (۳۲ درصد) نسبت به کشورهای G-7 (۳۱ درصد) دارد. موازنه قدرت اقتصادی از اقیانوس اطلس به منطقه

هند و اقیانوس آرام در حال تغییر است (Xing, 2019). با این حال، قدرت بر نهادهای حکمرانی جهانی در شمال جهانی متمرکز باقی مانده است. این امر حاکی از آن است که قوانین حاکم بر اقتصاد جهانی به نفع شمال و به ضرر جنوب جهانی تغییر می‌کند. به نظر می‌رسد بریکس به نظمی چندجانبه متعهد است که در آن نهادها نقش اصلی را در فرایند تصمیم‌گیری ایفا می‌کنند. در ماده ۱۵ این بیانیه، اقدامات یک‌جانبه را به‌عنوان مواردی که خارج از منشور ملل متحد و نقض قوانین بین‌المللی است را رد کرده است. این بیانیه تحریم‌های یک‌جانبه را به دلیل تأثیر منفی بر تجارت، سلامت، تأمین انرژی و امنیت غذایی کشورهای در حال توسعه ناعادلانه و غیر انسانی دانسته است. قانونی بودن تحریم‌های یک‌جانبه توسط یک دولت یا گروهی از دولت‌ها بدون مجوز سازمان ملل یک موضوع مورد مناقشه است. بیانیه مشترک وزرای بریکس تحریم‌های ایالات متحده، اتحادیه اروپا و متحدانش را ناسازگار با قوانین بین‌المللی می‌داند. این بیانیه مشترک در همین راستا، اقدامات حمایتی یک‌جانبه، تنبیهی و تبعیض‌آمیز که زنجیره تأمین جهانی را مختل می‌کند محکوم کرده است (ماده ۱۶). همان‌طور که سیستم و قوانین آن توسط جنگ‌ها، بیماری‌های همه‌گیر و تغییرات اقتصادی به چالش کشیده می‌شود و سیستم بی‌ثبات می‌شود و به قدرت‌های نوظهور اجازه می‌دهد تا مستقل از اراده قدرت‌های مسلط عمل کنند و امکان تغییر را فراهم می‌کند. در حال حاضر، نظام بین‌الملل شاهد دو جنگ است یکی در اروپا و دیگری در خاورمیانه و هر دو به‌طور مستقیم نظم تحت رهبری ایالات متحده را به چالش می‌کشد. با این وجود، اعضای برجسته بریکس به‌طور مستقیم و یا غیرمستقیم به چالش‌گران کمک می‌کنند. برای مثال، هند و چین با دور زدن تحریم‌های ضد روسیه ناتو، به تقویت و پیشرفت اقتصاد روسیه کمک می‌کنند. در عین حال، این سازمان نیز با چالش‌هایی همراه است، بیانیه‌های مشترک این سازمان در مورد دو جنگ اخیر، می‌تواند مانعی برای حفظ اصول این سازمان باشد. بیانیه جامع در مورد جنگ رژیم صهیونیستی و حماس، ضمن شفاف‌سازی وحدت بریکس در این موضوع، عدم اجماع در مورد جنگ روسیه و اوکراین را نیز برجسته می‌کند. آن‌ها از رفتار رژیم صهیونیستی در جنگ انتقاد می‌کنند و خواستار تشکیل کشور فلسطین هستند، از راه حل دو دولتی حمایت می‌کنند و از اقدامات اتخاذ شده توسط دیوان بین‌المللی دادگستری حمایت می‌کنند. در واقع، طولانی‌ترین بیانیه در کل بیانیه در مورد مسئله فلسطین است؛ اما در مورد اوکراین، می‌توان استاندارد دوگانه را حس کرد، زیرا آن‌ها اشاره نسبتاً



مبهم به مواضع ملی اتخاذ شده توسط اعضا در سایر مجامع بین‌المللی دارند (Goldstein, 2013). در آخرین بیانیه بریکس این موضع را می‌توان مشاهده کرد که اعضا از تعصب سیستماتیک علیه جنوب جهانی در نظم جهانی کنونی ناراضی هستند اما اینکه به دنبال تغییر نظام کنونی باشند جای شک و تردید وجود دارد. زیرا آن‌ها به دنبال تقویت و اصلاح نظم فعلی هستند که مورد توافق دوجانبه است و هنجارها به‌طور یکسان و عادلانه برای همه ملت‌ها اعمال می‌شود. این واقعیت که همه اعضای بریکس بخشی از گروه G20 را تشکیل می‌دهند حاکی از این است که کشورهای جنوب نقش بیشتری در تعیین دستور کار بین‌المللی دارند و نقش آن‌ها تعیین‌کننده است. بر خلاف شورای امنیت سازمان ملل و صندوق بین‌المللی پول که قدرت به‌طور نابرابری توزیع می‌شود، در G20 تصمیم‌گیری بر اساس برابری و ایجاد اجماع است.

### ۲-۳. مفاهیم و محدودیت‌های چالش برانگیز بریکس برای هژمونی غرب

توانایی کشورهای غربی در ارائه دیدگاه‌های خود که ویژگی جهانی و ریشه‌های تاریخی محکمی دارد به زمانی برمی‌گردد که آن‌ها بر امپراتوری‌های بزرگ در سراسر جهان حکومت می‌کردند. همان‌طور که در بخش‌های قبلی مشاهده شد، این قدرت در حال حاضر بر مجموعه وسیعی از دستگاه‌های نهادی و تکنولوژیکی استوار است که به ایالات متحده اجازه می‌دهد تا کل جهان را درباره خود و در درجه دوم متحدانش تعریف کند. هیچ اصطلاح دیگری بهتر از «دموکراسی» نحوه عملکرد این منطق را نشان نمی‌دهد. ایالات متحده و متحدان غربی آن با موفقیت خود را به‌عنوان دموکراسی نمونه معرفی کرده‌اند. ادبیات دانشگاهی به‌طور گسترده از این ایده حمایت کرده است. آثار علوم سیاسی و ارتباطات اغلب از اصطلاح «دموکراسی‌های مستقر» برای تعیین کشورهای غربی استفاده می‌کنند. در واقع، دموکراسی‌های خارج از هسته مرکزی غرب برای دهه‌ها «انتقالی» باقی مانده‌اند (Laidi, 2011). دموکراسی‌های مستقر باید با «ترویج دموکراسی» در خارج از کشور به سایر جوامع ارائه شوند. در غیر این صورت، دموکراسی‌های در حال انتقال و به‌ویژه رژیم‌های اقتدارگرا، مقوله‌هایی که اکثر کشورهای بریکس را در برمی‌گیرند، نمونه‌هایی را ارائه می‌کنند که باید از آن اجتناب کرد.

پیامدهای منفی این وضعیت برای مشروعیت بین‌المللی گروه بریکس آشکار است. بریکس با یک نبرد دشوار با ایالات متحده و متحدان غربی‌اش روبه‌رو است. مشکل مشابه دیگر در مورد رسانه‌ها اتفاق می‌افتد، زیرا ایالات متحده اکثر

زیرساخت‌های جهانی رسانه‌های دیجیتال را کنترل می‌کند. در اواسط دهه ۲۰۱۰، گروهی از شرکت‌ها که با نام (فیس‌بوک، اپل، آمازون، نتفلیکس و گوگل) شناخته می‌شوند، حدود ۸۰ تا ۹۰ درصد از بازار جهانی پلتفرم را کنترل می‌کردند. به همین دلیل، حتی اگر بسیاری از کشورها اکنون می‌توانند محتوای رسانه‌ای تولید کنند، پلتفرم‌های ایالات متحده می‌توانند نقش دروازه‌بانی در توزیع این محتوا در سراسر جهان داشته باشند. نتفلیکس یک مثال واضح از نحوه عملکرد این کار ارائه می‌دهد. جاه‌طلبی‌های انحصاری در مورد بازار توزیع اینترنتی محتوای سمعی و بصری را نشان داده است. برخلاف گذشته، نتفلیکس دارای کاتالوگ متنوعی از جمله محتوای تولید شده در بسیاری از کشورها است. با این حال، نتفلیکس نقش مؤثری را به‌عنوان واسطه‌ای در تخیل جهانی ایفا می‌کند، زیرا تعریف می‌کند که کدام مخاطب به محتوایی که کشور خاصی تولید می‌کند دسترسی دارد. به‌عنوان مثال، اینکه چگونه نتفلیکس چین را برای مخاطبان برزیلی ارائه می‌کند، بیش از حد تایوان و هنگ کنگ را در سرزمین اصلی چین، گذشته را نسبت به حال حاضر نشان می‌دهد و دیدگاهی کلیشه‌ای از چین ارائه می‌دهد. یک مثال به روسیه اشاره دارد پس از آغاز درگیری روسیه و اوکراین، نتفلیکس تمام محتوای روسی را از فهرست خود حذف کرد. نتایج این است که کنترل فعلی ایالات متحده بر بازار جهانی پلتفرم‌ها به‌شدت مانع از تبادل فرهنگی بین کشورهای بریکس می‌شود. در دو دهه اخیر، درخواست‌ها برای غرب‌زدایی از دستور کار تحقیقاتی بین‌المللی مورد توجه بسیاری قرار گرفت. مجلات معتبر و انجمن‌های علمی بین‌المللی اغلب تعهد خود را به هدف غرب‌زدایی تأیید کرده‌اند. با این حال، تأثیر چنین گفت‌وگویی ناچیز بوده است. این امر به این دلیل اتفاق می‌افتد که غرب‌گرایی یک موضوعی که در رابطه با حسن نیت باشد، نیست؛ بلکه عمیقاً در منطق نهادی دانش بین‌المللی ریشه دوانده است. بدون به چالش کشیدن این ساختار، امکان غلبه بر تک‌قطبی دانشگاهی وجود ندارد. به همین ترتیب، اگر بازار پلتفرم‌های جهانی در دست شرکت‌های آمریکایی باشد، امکان تقویت مبادلات بین فرهنگی بین کشورهای بریکس وجود ندارد. بریکس در اجلاس خود بارها بر نقش فرهنگ به‌عنوان وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط بین مردم در سراسر جهان تأکید کرده است. با توجه به تفاوت‌های فرهنگی و فواصل جغرافیایی که اعضای آن را از هم جدا می‌کند، چالش ارائه شده برای بریکس بسیار مهم‌تر است. بر این اساس بریکس یک منطقه جغرافیایی متشکل از مجموعه‌ای از کشورهایی که از نظر جغرافیایی به یکدیگر نزدیک باشند و یا یک جامعه تاریخی، اقتصادی، سیاسی و



اجتماعی- فرهنگی واحد را تشکیل دهند، نیست به همین دلیل می‌توان آن را منحصر به فرد دانست. بریکس به دسته‌ای از مناطق به اصطلاح جهانی تعلق دارد که بر اساس اصول عملکردی، شبکه‌ای، هویتی، چند عاملی به جای مجاورت جغرافیایی استوار است. چنین مناطقی ماهیت مقطعی دارند؛ آن‌ها به راحتی در سطوح مختلف محلی، منطقه‌ای و جهانی نفوذ می‌کنند تا نوع کاملاً متفاوتی از سیاست جهانی ایجاد کنند (Deych, 2015). طرفداران نظریه منطقه‌گرایی بر این باورند که بریکس در طول عمر خود موفق به تشکیل یک دستور کار فراملی مشترک شده است. از مهم‌ترین زمینه‌های همکاری کشورهای بریکس می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: بهبود سیستم مالی جهانی، توسعه روابط صنعتی و تجاری، امنیت انرژی، همکاری در زمینه تغییر اقلیم و حفاظت از محیط زیست، پروژه‌های تحقیقاتی مشترک و مبارزه با تروریسم سایبری.



شکل ۲: اهمیت تبادل فرهنگی میان ملت‌ها

در حمایت از این دستور کار جهانی، بریکس تعدادی از مؤسسات مالی خود را از جمله بانک توسعه جدید با سرمایه ۱۰۰ میلیارد دلاری و یک قرارداد ذخیره احتمالی را ایجاد کرده است. در سال ۲۰۱۳، چین طرح راه ابریشم جدید (یا کمربند و جاده) را راه اندازی کرد. در ابتدا، هدف آن توسعه یک کریدور حمل و نقل زمینی از طریق قلمرو اوراسیا بود. سپس با مسیرهای دریایی از شرق آسیا به اروپا، هر دو جنوبی (از طریق کانال سوئز) و شمالی (مسیر دریای شمالی) تکمیل شد. در پایان، این پروژه ابعاداً جهانی پیدا کرده است و منطقه آسیا - اقیانوسیه و آمریکای

جنوبی، جایی که یکی از اعضای بریکس (برزیل) در آن قرار دارد، را در برمی گیرد. در عین حال، منتقدان تئوری منطقه‌گرایی خاطرنشان می‌کنند که در چهارچوب بریکس، دستور کار واقعاً واحدی هنوز پدیدار نشده است. به استثنای موارد نادر، بیشتر پیوندهای همکاری در بریکس دوجانبه است نه چندجانبه. علاوه بر این، تفاوت‌های متعددی بین اعضای این گروه بین‌المللی وجود دارد. به‌ویژه، اختلافات جدی که بین هند و چین وجود دارد، از جمله اختلافات ارضی بین آن‌ها که مرتباً منجر به تقابل مستقیم نظامی - سیاسی می‌شود. مخالفان این نظریه معتقدند که هنوز خیلی زود است که از بریکس به‌عنوان یک جامعه کامل قابل مقایسه با سایر نهادها و سازمان‌های منطقه‌ای یکپارچه بدانیم. به همین دلیل، بریکس هنوز قادر به ایفای نقش واقعاً تأثیرگذار چه در سیاست جهانی و چه در اقتصاد جهانی نیست (Lagutina, 2019). طبیعتاً این بدان معنا نیست که بریکس جایگزین G-7 به‌عنوان گروه پیشرو در جهان خواهد شد. این اتفاق نخواهد افتاد زیرا همان‌طور که منتقدان درستی مشاهده می‌کنند، کشورهای بریکس فاقد وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی هستند و به آن‌ها اجازه می‌دهد تا استانداردهای تمدنی را برای بقیه جهان تعیین کنند. با این حال نمی‌توان گفت که هدف اصلی بریکس رهبری تمدنی و جایگزینی G-7 نیست. این تصور که اعمال قدرت بین‌المللی لزوماً به معنای وضع قوانین هنجاری است که جوامع دیگر باید از آن‌ها پیروی کنند، نمی‌توان بدیهی تلقی کرد و این عامل منعکس‌کننده انتظاراتی است که عمیقاً در ذهن امپریالیستی ریشه دوانده است. کشورهای غربی اراده خود را تحمیل کرده و جوامع دیگر را در امواج متوالی از قرن شانزدهم تحت سلطه خود درآورده‌اند. آخرین این امواج، فرایند جهانی شدن نئولیبرالی بود که در دهه ۱۹۸۰-۹۰ آغاز شد و زمینه را برای ظهور گروه G-7 فراهم کرد. این ایده که کشورهای بریکس تلاش خواهند کرد مدل تمدنی متفاوتی را بر جهان تحمیل کنند، منطقی نیست، دلیل این امر این است که این کشورها از نظر مدل‌های سیاسی، ساختارهای اجتماعی، ارزش‌های فرهنگی و سنت‌ها با یکدیگر بسیار متفاوت هستند. در عوض، آنچه کشورهای بریکس را متحد می‌کند، نگرش منفی معمول آن‌ها در مورد نظم جهانی است که بر اساس اصول نئولیبرالی اجماع واشینگتن بنا شده است. بنابراین، آنچه این کشورها را متحد می‌کند، مبارزه مشترک برای به رسمیت شناختن در جهان است. هدف آشکار آن‌ها این است که به جای جایگزینی یک نظم تک‌قطبی با نظم دیگر، پایه یک جهان متنوع‌تر و چند قطبی را ایجاد کنند. در زمینه اقتصاد، بریکس در ارتقای



مکانیسم‌هایی پیشرفت کرده است که به اعضای خود اجازه می‌دهد به جای دلار کالاها را با ارزهای خود مبادله کنند و بانک سرمایه‌گذاری خود را ایجاد کرد که جایگزینی برای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول (عمدتاً تحت سلطه ایالات متحده) بود (Bevir, Gaskarth, 2015). آن‌ها همچنین در ایجاد روابط سیاسی باثبات‌تر میان اعضای آن پیشرفت داشته‌اند، اگرچه هنوز تا تشکیل یک بلوک منسجم فاصله دارند. تبادل فرهنگی یکی از جنبه‌های کمتر توسعه یافته فرایند ساخت بریکس است که می‌توان دلیل آن را تفاوت فرهنگی و هویتی بین اعضا دانست.

#### ۴. پیامدهایی برای حکمرانی جهانی

بحث‌های پیرامون حکمرانی جهانی قدیمی است، زیرا به پایان جنگ جهانی اول با رهبران متفقین پیروز که به مدت ۶ ماه در سال ۱۹۱۹ در پاریس گرد هم آمدند، بازمی‌گردد. قصد آن‌ها این بود که در مورد چگونگی تقسیم مرزهای جهانی و ایجاد یک انجمن دائمی (لیگ ملل) که مشکلات و مسائل آینده جهان را تأمین کند، بحثی گسترده داشته باشند. همان‌طور که بوتون و برادفورد (۲۰۰۷) استدلال کردند، نمایندگانی از ۳۰ کشور به کنفرانس پاریس رسیدند، اگرچه فرانسه، بریتانیا و ایالات متحده به دلیل داشتن اختیارات کنترلی زیادی بر موارد مورد اختلاف داشتند. این کنفرانس‌ها نشان‌دهنده توافق دولت‌ها بر ایجاد نهادهای ملی بود که به تأمین رفاه اقتصادی و ثبات سیاسی کمک می‌کرد. نقش‌های دیگری که باید توسط این نهادها ایفا می‌شد شامل پایان دادن به جنگ سرد، استعمار زدایی و تضمین امنیت جهانی، فقر جهانی و تهدیدات زیست‌محیطی است. با این وجود، ایجاد چنین نهادهای ملی بسیار مهم تلقی می‌شد، اگرچه مدیریت ضعیف ممکن است رشد کشورها را به دلیل فقر مداوم، جنگ‌های داخلی، جنایت و بی‌ثباتی سیاسی تضعیف کند. با این حال حکمرانی خوب نیازمند نهادهای قوی است که به‌شدت بر حاکمیت قانون تکیه دارد (Laidi, 2012). علاوه بر تأسیس نهادها، قراردادهایی مانند برتون وودز در نیوهمپشایر در حدود سال ۱۹۴۵ نیز به‌منظور تقویت سازمان ملل و تضمین روابط سیاسی و ثبات در کشورها بود. آژانس‌های چندجانبه دیگر، مانند عمارت دامبارتون اوکس در واشینگتن دی سی و سانفرانسیسکو، روابط اقتصادی را در ۶ دهه بعد شکل دادند و به شورای امنیت سازمان ملل، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، از جمله موافقت‌نامه عمومی تعرفه‌ها و تجارت (GAT) کمک کردند. این شکل از حکمرانی جهانی، که در آن کشورهای معدودی در رأس هرم اقتصادی جهانی قرار داشتند و

بعد دیگران را تشویق به پیوستن به آن می کردند، به پارادایم غالب در دوره پس از جنگ تبدیل شد. پس از آن، بحران اقتصادی در جهان پس از جنگ جهانی دوم منجر به کاهش سرعت اقتصاد جهانی شد. دولت‌ها به تنهایی قادر نبودند که از پس رهایی مالی برآیند و بر رشد اقتصادی تأثیر منفی گذاشت. از این رو، تغییر به سمت قدرت‌های فراملی و منطقه‌ای رخ داد و سازمان‌های اقتصادی مالی و منطقه‌ای و فراملی ظهور کردند. این آغاز حکومت جهانی بود. بنا به گفته بوتون و برادفورد (۲۰۰۷)، تأسیس گروه ده (G10) کشورهای صنعتی اولیه در سال ۱۹۶۲، نمونه‌ای از تغییر است. گروه G5 در دهه ۱۹۷۰ تأسیس شد و بعداً به G7 در دهه ۱۹۸۰ و G8 در دهه ۱۹۹۰ گسترش یافت. کشورهای در حال توسعه G77 را در سال ۱۹۶۴ و زیر گروه G24 را در سال ۱۹۷۱ برای مقابله با نفوذ عظیم این گروه از کشورهای صنعتی تأسیس کردند. گروه G7 از چندین کشور در حال توسعه با بازار رو به رشد از کشورها دعوت کرد تا به گروه G20 در سال ۱۹۹۹ برای رسیدگی به مشکلات اقتصادی بین‌المللی کشورها بپیوندند. بریکس شاخه‌ای از کنفرانس باندونگ است که در سال ۱۹۵۵ برگزار شد، جایی که کشورهای آفریقایی و آسیایی گرد هم آمدند تا قدرت جمعی خود را در چهارچوب جنگ سرد تقویت کنند و خود را در سیستم بین‌المللی نشان دهند. سیستم‌های اقتصادی اعضای سازمان تأثیر زیادی بر بازار بین‌المللی دارد (Nayyar, 2018). چین از نظر تولید ناخالص داخلی در رتبه اول جهان قرار دارد و بیشتر کالاها را صادر می‌کند و بزرگ‌ترین ذخایر ارزی جهان را در اختیار دارد. هند از نظر تولید ناخالص داخلی رتبه سوم را دارد و پرجمعیت‌ترین کشور روی کره زمین است و دارای منابع فکری بسیار بالا و ارزان است، از این رو منابع انسانی عظیمی دارد. روسیه از نظر تولید ناخالص داخلی در رتبه پنجم قرار دارد و دارای بزرگ‌ترین ذخایر معدنی است. برزیل از نظر تولید ناخالص داخلی در رتبه هشتم جهان قرار دارد و پتانسیل بسیار زیادی برای کشاورزی دارد. آفریقای جنوبی از نظر تولید ناخالص داخلی در رتبه ۳۰ قرار دارد و دارای منابع طبیعی غنی است. همه کشورهایی که در این گروه‌بندی گنجانده شده‌اند با یک مفهوم جهانی، یعنی اقتصادهای در حال توسعه متحد شده‌اند

در دو دهه اخیر، تلاش‌ها برای غرب‌زدایی از دستور کار تحقیقاتی بین‌المللی مورد توجه بسیاری قرار گرفت. مجلات معتبر و انجمن‌های علمی بین‌المللی اغلب تعهد خود را با هدف غرب‌زدایی تأیید کرده‌اند. با این حال، تأثیر چنین گفتمانی ناچیز بوده است (Armijo, Roberts, 2014). بنابراین بدون به چالش کشیدن این ساختار،



امکان غلبه بر تک قطبی بین‌المللی وجود ندارد. به همین ترتیب، اگر بازار پلتفرم‌های جهانی در دست شرکت‌های آمریکایی باشد، امکان تقویت مبادلات بین فرهنگی بین کشورهای بریکس وجود ندارد. بریکس در اجلاس خود بارها بر نقش فرهنگ به‌عنوان وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط بین مردم در سراسر جهان تأکید کرده است. بسیاری از مردم بریکس را با ناتو یا سازمان ملل مقایسه می‌کنند که این مقایسه نادرست است. این سازمان هیچ ستادی ندارد و همچنین ربطی به ترتیبات نظامی ندارد و عمدتاً به مسائل اقتصادی می‌پردازد. بریکس تلاش‌های کشورهای را که به دنبال غلبه بر هژمونی امپریالیستی - اقتصادی غرب در مسیر تقویت یکپارچگی اقتصادی و توسعه فعالیت‌های اقتصادی هستند، متحد می‌کند.

تغییرات قدرت بین‌المللی از لحاظ تاریخی منجر به درگیری بر سر نمایندگی در حکومت جهانی شده است. برای واقع‌گرایان، نهادهای بین‌المللی برای حفظ ثبات باید به دولت‌های قدرتمند امتیاز بدهند. در واقع، از آنجا که دولت‌های قدرتمند، نهادهای بین‌المللی را برای پیشبرد منافع خود ایجاد و کنترل می‌کنند، این هدف اصلی آن‌هاست. به‌عنوان مثال، چین ممکن است در حال ارزیابی قدرت‌های تجدیدنظرطلب یا وضعیت موجود باشد، یعنی اینکه آیا آن‌ها مایل‌اند قوانین حاکم بر روابط سیاسی و اقتصادی را تغییر دهند. برای سازه‌گرایی غیرقابل تصور است که بدون در نظر گرفتن ابعاد اجتماعی، تحولات مهم در سیاست بین‌الملل را توضیح دهند (Larionova, Kirton, 2018). هنجارها، فرهنگ و باورها همگی نقش دارند. یک حرکت در دیدگاه فرد می‌تواند به شدت شخصیت آن حکومت را تغییر دهد و بالعکس. برای سازه‌گرایی، تأکید بر مشروعیت نهادها مهم است. به‌عنوان مثال، میزانی که نهادهای اقتصادی بین‌المللی می‌توانند ادعا کنند که نماینده هستند، از نظر جامعه‌شناختی، به منبعی انتقادی برای مشروعیت خود تبدیل شده است. در تئوری نئولیبرال، حکومت باید از دولت حداقلی و بازار خودتنظیم در یک رژیم نئولیبرال حمایت کند. شهروندان و نمایندگان آن‌ها به دلیل این شکل از مدیریت، قدرت را از دست می‌دهند و کنترل به افراد ثروتمند منتقل می‌شود. در نتیجه، دیدگاه نئولیبرالی از دولت با قرار دادن قدرت در دست بورژوازی یا کسانی که سرمایه برای سرمایه‌گذاری و تمایل به جمع‌آوری بیشتر دارند، سنت لیبرال قدیمی‌تری را تجدید می‌کند. حکمرانی جهانی محصول تغییرات پارادایم نئولیبرالی در روابط سیاسی و اقتصادی بین‌المللی است. تأسیس و توسعه G20 با چهارچوب نهادگرایی نئولیبرالی مطابقت دارد. نهادگرایی نئولیبرال معتقد است که نظام

بین‌الملل آشفته است، تمرکز بر متغیرهای سیستماتیک است، دولت‌ها عاملان عقلانی هستند و هماهنگی دولت به دولت به‌جای یک اصل عملی، ارزش فلسفی تلقی می‌شود. متحد‌کننده بزرگ این نظریه‌ها عقلانیت است (Bevir, Gaskarth, 2015). این در واقع همان چیزی است که جیم اونیل در نظر داشت زمانی که استدلال کرد که ظهور اقتصادهای بریکس مستلزم ایجاد یک G7 جدید است که به‌عنوان یک انجمن برای هماهنگی سیاست‌های کلان اقتصادی مؤثرتر باشد. به گفته جیم اونیل، کشورهای بریکس پتانسیل تبدیل شدن به رقبای جدید را دارند.

### نتیجه‌گیری

شورهای بریکس ممکن است نقش مهمی در تسریع رشد اقتصادی، تقویت همکاری در بازارهای مالی و تضمین حمایت‌گرایی در کشورهای جنوب جهان از جمله آفریقا ایفا کنند. بنابراین نقش کشورهای بریکس در گروه G20 بسیار مهم است، زیرا سیاست اقتصادی جهانی را تعریف می‌کند که ثبات مالی را ارتقا می‌دهد. آینده بریکس موضوعی است که در میان اقتصاددانان و سیاست‌گذاران مورد توجه قرار گرفته است. برخی معتقدند که این گروه به رشد خود ادامه خواهد داد و حتی در اقتصاد جهانی تأثیرگذارتر خواهد شد، درحالی‌که برخی دیگر نسبت به پتانسیل آن تردید دارند. با وجود این نظرات متفاوت، چند عامل کلیدی وجود دارد که احتمالاً آینده بریکس را در سال‌های آینده شکل می‌دهد. ارتقای توسعه پایدار بخش مهمی از دستور کار بریکس است. رهبران بریکس اغلب بر نقش این سازمان در حمایت از «ثبات، توسعه پایدار و رفاه» بیشتر در جهان تأکید می‌کنند. در سال‌های اخیر، همکاری جنوب-جنوب به کانال مهمی برای تقویت توسعه پایدار جهانی تبدیل شده است و سیاست بریکس در قبال آن از طریق تمایل دوجانبه هند و چین به سمت کشورهای کمتر توسعه یافته در آفریقا قابل مشاهده است. به‌عنوان مثال، در مورد هند، استراتژی همکاری توسعه این کشور با آفریقا بر اساس اولویت‌های کشورهای آفریقایی است. رشد اقتصادی، یکی از دلایل اصلی ایجاد بریکس، ارتقای رشد و توسعه اقتصادی در بین کشورهای عضو آن بود. در سال‌های اخیر، هر پنج کشور رشد اقتصادی قابل توجهی را تجربه کرده‌اند، البته با نرخ‌های متفاوت. به‌عنوان مثال، چین برای چندین دهه سریع‌ترین رشد اقتصادی در جهان بوده است، درحالی‌که برزیل و آفریقای جنوبی برای حفظ نرخ رشد ثابت تلاش کرده‌اند. با این حال، هر پنج کشور دارای جمعیت زیاد و منابع طبیعی فراوان هستند که می‌تواند به رشد



اقتصادی آینده کمک کند. همکاری سیاسی، یکی دیگر از عوامل کلیدی در آینده بریکس، بین اعضای آن است. درحالی که این پنج کشور دارای سیستم‌ها و اولویت‌های سیاسی متفاوتی هستند، آن‌ها توانسته‌اند در زمینه‌های مختلفی مانند تغییرات آب و هوا و تجارت با یکدیگر همکاری کنند. علاوه بر این، آن‌ها تعدادی مؤسسه را برای تسهیل همکاری ایجاد کرده‌اند، مانند بانک توسعه جدید و ترتیبات ذخیره مشروط. این نهادها می‌توانند نقش مهمی در ارتقای همکاری و ثبات بیشتر در منطقه داشته باشند. با وجود پتانسیل رشد و همکاری، چالش‌ها و خطراتی نیز که می‌تواند آینده بریکس را تحت تأثیر قرار دهد، وجود دارد. برای مثال، افزایش تنش‌ها بین چین و هند می‌تواند تلاش‌ها برای ارتقای همکاری‌های بیشتر را تضعیف کند، درحالی که رکود اقتصادی در یک یا چند کشور عضو می‌تواند بر بقیه اعضای گروه تأثیر منفی بگذارد. علاوه بر این، خطرات ژئوپلیتیکی مانند تروریسم و بی‌ثباتی سیاسی نیز می‌تواند تهدیدی برای منطقه باشد. بریکس با چالش‌های عملی دیگری نیز مواجه است، تاکنون، این گروه استراتژی توسعه خود را روشن نکرده است (که باید معیارهای اضافه کردن اعضای جدید بالقوه را بررسی کند). این به‌نوبه خود، حفظ تصمیم‌گیری مبتنی بر اجماع را با چالش مواجه می‌کند و این سؤال را در مورد نیاز به نهادهای جدید بریکس، مانند دبیرخانه، مطرح می‌کند. علاوه بر این، بریکس هنوز اهداف خود را در قبال کشورهای غیر عضو جنوب جهانی تعریف نکرده است که حدود چهل نفر از آن‌ها علاقه خود را برای پیوستن به این گروه ابراز کرده‌اند. نوع دیگری از چالش‌ها می‌تواند از لحاظ سیاسی باشد که می‌تواند تهدیدی برای رشد اقتصادی باشد. علاوه بر این، تنش‌های تجاری مداوم بین چین و ایالات متحده می‌تواند اثرات منفی به همراه داشته باشد که کل بلوک بریکس را تحت تأثیر قرار دهد. به همین ترتیب، هنوز مشخص نیست که اعضای بریکس چه مسیری را برای پیشبرد اصلاحات سازمانی چندجانبه طی خواهند کرد. با این حال، با اتخاذ سیاست‌ها و استراتژی‌های مناسب، کشورهای بریکس می‌توانند نقش مهمی در اقتصاد جهانی برای سال‌های آینده ایفا کنند.

## References

- Armijo, L. E., & Roberts, C. (2014). The emerging powers and global governance: Why the BRICS matter. In *Handbook of emerging economies* (pp. 503-524). Routledge.
- Brett, K. J. (2024). 2024: A BRICS Odyssey (Doctoral dissertation, University of Pittsburgh).
- Beeson, M., & Zeng, J. (2018). The BRICS and global governance: China's contradictory role. *Third World Quarterly*, 39(10), 1962-1978.
- Bukhari, S. R. H., Malik, S. M., & Mahmood, M. A. (2024). Chinese BRICS: Contamination of US-led Neoliberalism. *Pakistan Social Sciences Review*, 8(2), 320-331.
- Bevir, M., & Gaskarth, J. (2015). Global governance and the BRICs: ideas, actors, and governance practices. In *Rising powers, global governance and global ethics* (pp. 74-96). Routledge.
- Deych, T. (2015). BRICS as an Important Actor in Africa. *Insight on Africa*, 7(2), 169-185.
- Duggan, N. (2015). BRICS and the evolution of a new agenda within global governance. *The European union and the BRICS: Complex relations in the era of global governance*, 11-25.
- Flanigan III, R. J. (2024). BRICS: The World's New Emerging Economic Alliance.
- Goldstein, A. (2013). The political economy of global business: the case of the BRICs. *Global policy*, 4(2), 162-172.
- Guerrero, M. G. (2022). A neoinstitutionalist proposal to study the BRICS. *Contexto Internacional*, 44(2), e20200120.
- Hou, Z. (2013). The BRICS and global governance reform: can the BRICS provide leadership? *Development*, 56(3), 356-362.
- Larionova, M., & Kirton, J. J. (Eds.). (2018). *BRICS and global governance*. New York: Routledge.
- Lissovolik, Y. (2024). BRICS expansion: new geographies and spheres of cooperation. Editorial for special Issue. *BRICS Journal of Economics*, 5(1), 1-12.
- Lagutina, M. L. (2019). BRICS in a world of regions. *Third World Thematics: A TWQ Journal*, 4(6), 442-458.
- Laidi, Z. (2012). BRICS: Sovereignty power and weakness. *International Politics*, 49, 614-632.
- Laidi, Z. (2011). *The BRICS against the West?* Centre d'études et de Recherches Internationales (CERI-Sciences Po/CNRS), CERI Strategy Paper, (11).
- Mangani, D. Y. (2024). BRICS as a Catalyst for Global Governance Transformation: Beyond Western Perceptions. *MGIMO Review of International Relations*, 17(1), 46-64.
- Mansfield, E. D. (2014). Rising powers in the global economy: Issues and questions. *International Studies Review*, 16(3), 437-442.
- Nafey, A., & Kashyap, A. (2022). BRICS and Multipolarisation of the Global Order. *Indian Foreign Affairs Journal*, 17(3/4), 170-189.
- Naim, C. A., & Hasanah, F. (2024). Deconstructing the Empire: BRICS and the Rise of a Multipolar World. *Andalus Journal of International Studies (AJIS)*, 13(1), 80-90.
- Naskar, I. (2024). Neoliberalism, Geoeconomics and the Chinese Reality: The BRI Experience in Southeast Asia. In *Global Political Economy*,



- Geopolitics and International Security: The World in Permacrisis (pp. 257-274). Singapore: Springer Nature Singapore.
- Nayyar, D. (2018). BRICS, developing countries and global governance. In *Rising Powers and South-South Cooperation* (pp. 19-35). Routledge.
  - Petropoulos, S. (2013). The emergence of the BRICS--implications for global governance. *Journal of International & Global Studies*, 4(2).
  - Piper, L. (2015). The BRICS phenomenon: from regional economic leaders to global political players. Published by: BRICS Initiative for Critical Agrarian Studies (BICAS), 1-31.
  - Rybachenko, D. (2020). Russia-China relations within the framework of BRICS and their international significance in terms of neo-marxist theory and neoliberal institutionalism.
  - Rodriguez-Triocci, E. (2024). What about the BRICS? examining power politics in a changing world order. *Journal of Political Power*, 17(1), 21-41.
  - Rubina, V. S. (2024). BRICS EXPANSION. THE NEW PROSPECTS & CHALLENGES. *Вестник науки*, 2(7 (76)), 337-342.
  - Thompson, L. (2020). Locating BRICS development strategies in global development policy narratives. *International Development Assistance and the BRICS*, 35-58.
  - Vyas-Doorgapersad, S. (2022). The role of BRICS in global governance to promote economic development. *Africa's Public Service Delivery & Performance Review*, 10(1), 9.
  - Xing, L. (Ed.). (2019). *The international political economy of the BRICS*. Routledge.
  - Yang, X. A. (2019). Theorizing the BRICS: does the BRICS challenge the current global order? In *The international political economy of the BRICS* (pp. 37-56). Routledge.

